



توضیحی ماجرای آقای پیکرنامه



همانطور که مستحضرید در شماره اول خبرنامه پنجاهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متن مصاحبه آقای حمید شوکت با دکتر محمدحسن سالمی تحت عنوان «ماجرای آقای یک نامه» به چاپ رسید. متن مصاحبه قبلاً در مجله پیام امروز شماره ۷ در صفحات ۶۰ و ۶۹ به چاپ رسیده بود که عیناً در خبرنامه درج گردید. متأسفانه صورت سؤال ماقبل آخر آقای حمید شوکت که حاوی دیدگاههای ایشان درباره نامه است و در صفحه ۶۸ مجله پیام امروز درج شده است از لحاظ صفحه‌بندی و حروفچینی به شکلی تایپ شده است که تفکیک سؤال و پاسخ مشکل شده و بعضاً این گونه تصور می‌کنند که اظهارات نسبتاً طولانی آقای شوکت، نظرات دکتر حسن سالمی است. در اینجا برای روشن

شدن موضوع با تفکیک سؤال از پاسخ یک بار دیگر قسمت پایانی مصاحبه را به چاپ می‌رسانیم.

○ دلایل مخالفت برخی از مورخان با صحت آن نامه را از جنبه دیگری بررسی کنیم. به نظر من این مخالفت تا حدودی نیز ناشی از است که تصور می‌کنند نامه مورد بحث به سود آیت‌الله کاشانی است. چنانکه شما نیز تکیه بر آن را دلیلی بر حقانیت آیت‌الله کاشانی و رفتارش می‌دانید. به ویژه در این زمینه که مسئله کودتا را به مصدق خبر داده است. من معتقدم که علی‌رغم این باور، آن نامه اصولاً به سود آیت‌الله کاشانی یا در توجیه رفتار او در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیست. این مطلب را در کتاب تاریخ کنفدراسیون نیز توضیح داده‌ام. نخست آنکه مسئله کودتا را از پنهانی نبود که آیت‌الله کاشانی بخواهد مصدق را از وقوع آن باخبر کند تا این نشانه وفاداری به شمار آید، بر فرض که چنین باشد، این تنها نکته‌ای است که در آن نامه به سود آیت‌الله کاشانی است.

مصدق، چنانکه گفتید، به ویژه پس از قیام سی تیر بیش از پیش از آیت‌الله کاشانی فاصله می‌گرفت و حتی از او می‌خواست تا برای مدتی از دخالت در امور خودداری کند. بدین ترتیب برای کاشانی، دوام دولت مصدق چیزی جز پیروزی آمریکا یا حزب توده نبود. این ادعا شاید در لحظه اول عجیب و متضاد به نظر آید. اما برای روحانیت، استعمار و کمونیسم با آمریکا و شوروی، جلوه‌هایی واژگونه از واقعیتی یکسان بودند که علی‌رغم همه تفاوتها در ستیز با سنت هم‌آواز بودند و سنت اساس و هستی روحانیت شمرده می‌شد. پس طبیعی بود که آیت‌الله کاشانی با مصدق به مخالفت برخیزد. بیهوده نیست که کاشانی در آن نامه از قیام سی تیر به عنوان واقعه‌ای «کذایی» نام می‌برد. این بیان در تصویر آن قیام، در واقع انتقामी بود که کاشانی در پشتیبانی خود از مصدق می‌کشید. درست به همین دلیل بود که دیگر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ضرورتی نمی‌دید تا از مصدق دفاع کند. مصدقی که خواه‌ناخواه یا راه آمریکا را هموار می‌کرد و یا توسط حزب توده کنار زده می‌شد. ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای کاشانی بهترین فرصت بود تا با فراخواندن مردم به مقاومت در برابر کودتا نشان دهد چه کسی قهرمان

واقعی مبارزه با استعمار است. اما مقاومتی که به باور او سرانجام راه آمریکا یا نفوذ کمونیسم را هموار می‌کرد چه سودی داشت؟ درست به همین جهت بود که دیگر ضرورتی نمی‌دید تا چون سی تیر ۱۳۳۱ «دهانه تیر انقلاب را متوجه دربار» سازد.

در این میان تنها یک نکته باقی می‌ماند و آن اینکه پس نوشتن آن نامه چه ضرورتی داشت؟ کاشانی به خوبی آگاه بود که اگر کودتا پیروز شود مصدق قهرمانانه خواهد رفت و می‌دانست که پشت کردن به مصدق در وجدان تاریخی جامعه گناهی نابخشودنی محسوب خواهد شد. پس بیهوده نبود که در پایان نامه خود نوشت: «خدا به همه ما رحم کند.» کاشانی در آن نامه در پی یافتن «عذر موجهی» برای خود بود تا عدم حمایتش از مصدق را توجیه کند و نه چیز دیگری. اعلام خطر به مصدق درباره خطر وقوع کودتا تنها ظاهر امر بود. دلیل روشن این ادعا در این است که برخلاف سی تیر، در ۲۸ مرداد کمترین کوششی برای جلب مردم به پشتیبانی از مصدق نکرد. بر این اساس، معتقدم اصولاً دلیلی وجود ندارد تا ادعا کنیم آن نامه جعلی است. نامه، در همه موارد آن با نحوه تفکر و محاسبات سیاسی آیت‌الله کاشانی و به خصوص رفتار او در برابر مصدق و در برابر کودتا تطابق دارد. تمام‌نمای عدم پشتیبانی از اوست و بر این اساس از نظام منطقی روشنی نیز برخوردار است. بنابراین تا آنجا که به محتوای آن مربوط می‌شود، دلیلی نیست تا ادعا شود نامه جعلی است مگر برخی مسائل مربوط به سندشناسی که البته به نوبه خود از اهمیت برخوردارند.

شاید اگر مورخانی که نامه را جعلی می‌خوانند، موضوع را از این جنبه بررسی می‌کردند و محتوای واقعی نامه و پیام اصلی آن را در نظر می‌گرفتند، آنقدرها روی جعلی بودن آن اصرار نمی‌کردند. نمی‌دانم نظر شما در این باره چیست؟

○ اگر عقیده شما این است، پس این همه پرده‌درانی و توهین و اصرار در جعلی بودن این نامه از طرف مصدقی‌ها چیست؟

نوه آیت‌الله، ۲۹ سال پیش از آن نامه برایم نوشت

صفحاتی از پیام امروز ۷ به گفت و گوی حمید شوکت با دکتر حسن سالمی نوه آیت‌الله کاشانی اختصاص داشت. در آن گفت و گو دکتر سالمی تاءکید می‌کرد که خود در روز ۲۷ مرداد نامه آیت‌الله را که در آن به وقوع حتمی کودتا توسط زاهدی اشاره شده بود به دکتر مصدق تحویل داده است. در هشتمین شماره پیام امروز نیز نوشته آقای عبدالله برهان به چاپ رسید که انتقادهایی را درباره نظریات دکتر سالمی و اطلاعات ارائه شده مطرح می‌کرد. پس از چاپ نوشته آقای برهان نیز بازتابها و واکنشها درباره آن گفت و گو ادامه یافت. چنانکه یکی از خوانندگان ماهنامه نوشته است «این خود نشانه‌ای است از اهمیت نهضت ملی کردن نفت و در عین حال دلیلی است بر حساسیت هنوز باقی ایرانیان به پی‌گیری مسائل مربوط به آن.» تلفن‌ها، فکس‌ها و نامه‌های رسیده، جز معدودی، حاکی از جهت‌گیری‌های مشخص و قطعی پیرامون نهضت بود، و یا نشان از تحلیل جانبدارانه و قضاوت

های مطلق درباره دو شخصیت اصلی نهضت (دکتر محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی) داشت که این هر دو ربطی به نامه مورد بحث نداشت. قصدپیام امروز از گشودن سرفصل «پشت پرده تاریخ» نه نو کردن بحث‌های احساساتی قدیمی بلکه گشودن دریچه‌های تازه‌ای به روی تاریخ بوده و هست، و چنانکه در مقدمه مصاحبه با دکتر سالمی (نوه آیت‌الله) نوشته شد انعکاس بازتاب‌های احتمالی و سخنان منطقی و روشنگر...

از جمله بازتاب‌ها، نکته‌گیری یکی از طرفداران طرفی از داستان بود. در مقدمه گفت و گو (صفحه ۶۱ - ستون اول) یک جا از دکتر حسن سالمی با عنوان «سید حسن سالمی» یاد شده، از طرف دیگر در اولین سؤالی که آقای حمید شوکت مطرح می‌کند. نام آیت‌الله کاشانی «دکتر کاشانی» نوشته شده بود، که پیداست هر دو سهو قلمی بوده و از بابت آن پوزش می‌خواهیم.

اما فارغ از بازتاب‌های گونه‌گون، و در میان نامه‌ها و فکس‌های مخالف و موافق نامه‌ای نیز از آقای محمد سجادی رسید که ضمن معرفی خود به عنوان دوست و آشنایی از

ماجرای آقای پیکرنامه

بازتابها درباره ماجرای نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق

ماجرای یک نامه

اسپانیا ۱۸ اکتبر ۱۹۹۵

اشاره: پس از چاپ مصاحبه حمید شوکت در شماره ۷ مجله پیام امروز با توجه به اینکه آن مصاحبه با مقدمه‌ای چاپ شده بود که به نحوی اظهارات آقای سالمی را نقض می‌کرد. در پاسخ، جناب آقای سالمی طی نامه‌ای به دکتر محمد زاهدی اصل مدیر و صاحب‌امتیاز مجله پیام امروز به نکات مهمی اشاره نموده‌اند که با هم می‌خوانیم.

جناب آقای دکتر محمد زاهدی اصل مدیر و صاحب‌امتیاز مجله پیام امروز دام اقباله پس از درود، چون مرقوم فرموده‌اید که: صفحات پیام امروز برای اظهار نظر همگان آزاد است. به خود اجازه می‌دهم در خصوص گفت و گویم با دوست عزیزم آقای حمید شوکت نکاتی را که در آن مجله وزین غیرواقع به نظرم می‌رسد در زیر معروض دارم.

مطابق معمول همکاران عقیدتی شما تکذیب‌ها، اصلاحات مطالب ناصحیح را که برایشان می‌فرستم چاپ نمی‌کنند. امید من بر این است که حداقل اگر خوانندگانشان را محروم می‌کنند صاحبان جراید واقعیت را درمی‌یابند. شما در پایان پیش درآمد و مقدمه خود بر مصاحبه من مرقوم داشته‌اید «شوکت گفت و گوی خود با دکتر سالمی را در اختیار پیام امروز گذارد که آن را اینک در پشت پرده تاریخ می‌خوانید بدون هیچ اضافه و کمی...» آقای مدیر مسئول عزیز شما اجازه داده‌اید یک مقاله مفصل بر ضد و ذم آیت‌الله کاشانی و تعریف و تمجید از دکتر مصدق در ابتدای مصاحبه من در ماهنامه آنان چاپ شود. آن وقت می‌نویسید بدون هیچ اضافه و کمی؟! این جانب‌گیری جای تامل در قصد شما در روشنی زوایای تاریخی ندارد و این کار خدشه در گفت و گوی من نیست؟ تیتیر مقاله‌تان را گذاشته‌اید «روز قبل از کودتا» آیا شما می‌دانستید ۲۷ مرداد که من نزد دکتر مصدق بودم فردایش کودتا خواهد شد؟!

نوشته‌اید «چرا؟ چون وقتی کودتا رخ داد برخلاف سی‌ام تیر ۳۱ یازده ماه قبل «البته درست ۱۳ ماه قبل است» دیگر آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق نبود.

چرا مرقوم نفرموده‌اید که دکتر مصدق با آیت‌الله کاشانی نبود؟؟ دکتر مصدق که سر کار بود، قوی بود، همه چیز در ید قدرت و اختیارش بود و قادر بود آنها را از خود با کارهای خود نراند. ولی حتماً می‌دانید حماسه که فقط و فقط آیت‌الله کاشانی در سی‌ام تیر ۳۱ بر ضد قوام‌السلطنه و دربار برای بازگرداندن دولت دکتر مصدق آفرید با نامه تاریخ ششم مرداد ۳۱ دکتر مصدق که در جوف است و فقط ۷ روز یعنی یک هفته بعد از قیام سی‌ام تیر و جان برکف نهادن آیت‌الله کاشانی از طرف دکتر مصدق نگاشته شده است با نهایت بی‌احترامی و پرخاش و حد‌اعالی ناسپاسی پاسخ داده شده است. این فقط نشان می‌دهد که دکتر مصدق از اینکه دوباره به کار خوانده شده عصبانی و ناراضی است و نقشه‌اش عملی نشده است. سی‌ام تیر منظور دکتر مصدق گرفتن پست وزارت جنگ از شاه نبود. بلکه لایحه اختیارات شش ماهه‌اش را نمایندگان مجلس تصویب نمی‌کردند و دکتر مصدق با بهانه گرفتن وزارت جنگ با یک تیر دو نشان می‌زد یا می‌رفت و همانطور که خود مدعی است با رأی مجلس نرفته بود و با مخالفت شاه که جنبه انتلکتوئلی آن بیشتر سوکسه دارد می‌رفت یا اختیارات را می‌گرفت. او که عمداً این نقشه‌ها را هم به دوستانش نمی‌گفت و با این مانور سیاسی موفق شد که به اختیارات شش ماهه اول دست یابد و گرنه کسی که می‌خواهد وزیر جنگ باشد و آن را از کف شاه بیرون بیاورد سرلشکر وثوق، قصاب کفن‌پوشان کرمانشاه در کاروانسرا سنگی در سی‌ام تیر را معاون آن وزارتخانه نمی‌کند که مردم با خون خود آن را برای مصدق از دربار گرفته بودند و به قول خودش به امر اعلیحضرت شاهنشاهی! سه شخصیت ارتشی به نامهای سرلشکر نقدی و سرلشکر آق‌اولی و سرهنگ محمود بهارمست را برای مشاوره در امور ارتش از شاه نمی‌پذیرفت. و چنانکه در صفحه ۲۶۰ خاطرات و تاملات دکتر محمد مصدق آمده است: «برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب کنند. از پیشگاه همایونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت به سه نفر از تیمساران (!) که مورد اعتماد شاهانه (!) بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان (!) بگذرد و ایجاد هیچ‌گونه سوءظن ننماید...!!!»

باز برای اینکه خاطر ملوکانه (!) کاملاً اطمینان حاصل فرمایند (!!) که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم و نه

دوران مدرسه دکتر سالمی، اظهار آمادگی می‌کرد تا اطلاعاتی در این باره در اختیار ماهنامه قرار دهد. آقای سجادی نوشته بود «... در رابطه با مصاحبه... و اظهار نظرهای قبل و بعد از آن توسط جمعی از صاحب‌نظران و دلسوختگان و علاقه‌مندان به مسائل سیاسی زمان نهضت مقدس ملی ایران که اکثراً در رد صحت آخرین نامه حضرت آیت‌الله کاشانی به جناب آقای دکتر مصدق و همچنین چگونگی وضعیت زندانی شدن آقای دکتر سالمی اعلام موضع فرموده‌اند اوراقی دال بر صحت کلام ایشان... در اختیار دارم. با امید اینکه این مکتوبات بتواند در رفع شبهات مؤثر باشد...» در ملاقاتی که با آقای دکتر محمد سجادی در دفتر ماهنامه رخ داد، وی چند نامه به تاریخ‌های مختلف ارائه داد که نشان از سابقه آشنایی نزدیک به پنجاه سال با دکتر سالمی بود. چند تا از این نامه‌ها از زندان نوشته شده و حاوی پیام‌های یک زندانی (نوه آیت‌الله) به دوستان و بستگان است و آخرین آنها به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ است که خیر از آزادی قریب‌الوقوع خود می‌دهد و سند برای سپردن وثیقه طلب می‌کند. آقای سجادی خود شهادت می‌دادند که آقای حسن سالمی فردای آن روز از زندان آزاد شده است نامه‌های دیگر مربوط به سالهای بعد است که آقای سالمی برای تحصیل راهی آلمان می‌شود و برای دوست دیرین خود درد دلها می‌کند. در یکی از این نامه‌ها به تارخی ششم مارس ۱۹۷۶ دکتر سالمی به آقای سجادی می‌نویسد:

... شما اگر یادت باشد هیچ‌کس به قدر من به آن مرحوم نزدیک نبود. روزی که از زندان بیرون آمدم بیست و ششم مرداد کاغذ آن مرحوم را شخصاً نزد دکتر مصدق بردم و گفتم تو که برای سر زاهدی هدیه معلوم کرده‌ای، زاهدی فلان جاست و این هم کاغذ پدر بزرگم که شما را از یک کودتا آگاه می‌کند و من از زندانی بودن شما دلگیری ندارم... دو کلام خط داد منشی ماشین کرد و به من داد که او به پشتیبانی ملت مستظهر است....

این نامه و اشارتی دیگر در نامه‌ای دیگر دو نکته را نشان می‌دهد:

۱. دکتر سالمی با دوست دیرین خود در مورد نهضت و طرفداری از دکتر مصدق دارای اختلاف بوده، از او رنجیده و از پدر بزرگ خود یاد می‌کند.

۲. دکتر سالمی در سال ۱۹۷۶ (اسفند ۱۳۵۴) به نامه و متن آن اشاره می‌کند (چنانکه در یک سخنرانی در آلمان نیز درباره آن سخن گفته).

کمتر فایده گفت و گو با آقای سجادی و استفاده از مدارک ایشان، رسیدن به پاسخ این سؤال بود که چرا کسی درباره این نامه در طول ۲۵ سال سخن نگفت و از آن یاد نکرد تا بعد از انقلاب که آقای فلسفی واعظ آن را ارائه داد؟ «اینک به گواه نامه دکتر سالمی و شهادت آقای سجادی روشن می‌شود که دکتر سالمی درباره آن واقعه سخن گفته و نوشته، ولی به جهت اقامت وی در خارج کشور و فضای سانسور و اختناق داخلی امکان انتشار آن وجود نداشته است.





اسلامی در نامه سرگشاده‌اش به دکتر سنجابی نوشت ما بودیم که کاشانی را پول سیاه کردیم!! بنابراین به همین سادگی نیست که می‌نویسید کاشانی با مصدق نبود!!!
۳. مرقوم داشته‌اید: «سید مصطفی کاشانی بود که اعلامیه پدر را که سرلشکر زاهدی را نخست‌وزیر قانونی می‌خواند قرائت کرد»!!

در جای دیگر می‌نویسید «قشقائی و مصطفی کاشانی در تهران نبودید!!! و این دلیل جعل نامه است!! این در جمله را که با دقت بخوانید پاسخ شماسنت که مصطفی کاشانی به قول شما اعلامیه خوانده است و برای یک ملاقات سیاسی نباید ملاقات‌کننده پشت در اطلاق انتظار بایستد. رجال ازینکه دنیا برای ملاقات می‌آیند آمدن قشقائی از شیراز به طهران مسئله بود؟ در ثانی اگر مصطفی کاشانی ۲۸ مرداد در طهران بود آن اعلامیه که نوشته است زاهدی نخست‌وزیر قانونی است کجاست؟ چه زمانی نوشته شد که مصطفی کاشانی با فتح رادیو طهران به دست کودتاجیان آن را قرائت کرد اگر وجود داشت آقای بهنود در کتاب از سید ضیاء تا بختیار خود متن آن را می‌آوردند. در ثانی آقای دکتر شروین الحمدلله حی و زنده هستند از ایشان تحقیق کنید آیا چنین چیزی از طرف آیت‌الله کاشانی در دست داشتند؟ و از یک



روزنامه‌نگار که به غلط و نادرست مطلبی را بی‌آورد همان بدبینی را باید داشت که از یک رئیس بانک که اختلاس کند. چون هر دو خیانت در امانت است.

۴. نوشته‌اید: درست در زمانی که عسکهای مصدق هزار هزار در دست مردم در خیابانها بود و نام او بر زبانها، یاران و هواخواهان آیت‌الله کاشانی که در صف اول جناح مذهبی انقلاب قرار داشتند بر این باور بودند که نسبت به این شخصیت مبارز ستم می‌رود. اما صدای آنها در میان فریاد کسانی که مصدق مصدق می‌کردند... گم می‌شد...!!!

پاسخ: البته با این جملات و جانب‌داری یک طرفه و بیدریغ از دکتر مصدق نوشته شما که بدون هیچ اضافه و کمی گفتگوی مرا با شوکت آورده‌اید افسانه بیش نیست.

در ثانی از شما می‌پرسم همین مردمی که مصدق مصدق می‌کردند و هزارها هزار عکس او را در دست داشتند سالروز سال ۵۸ یعنی یک سال بعدش همه مرده بودند که هیچ کس به احمدآباد نرفت؟ چطور شد مگر مصدق در اثنای یک سال تغییر کرده بود؟ نه ولی حقایق بر مردم روشن شده بود. تبلیغات فقط یک طرفه نبود مردم خاطرات یاران مصدق را می‌خواندند و الان پانزده سال است که دیگر کسی هزار هزار عکس مصدق به دست نمی‌گیرد و مصدق مصدق نمی‌کنند.

باز هم نوشته‌اید: «با پیروزی انقلاب آنها نیز آرام‌آرام زبان به تمجید از کاشانی و نقش او در نهضت باز کردند اما!!! نشریات ملی‌گرا و گروههای سیاسی چپ همچنان او را به ناسزا!!! می‌گرفتند (البته سالهای سال بعد از انقلاب) و شاید آنها هم اعلامیه‌ای که در تاءید کودتا از رادیو خوانده شد...»

پاسخ: قبلاً نوشتم که چنین اعلامیه‌ای وجود خارجی ندارد و حتی به تلگراف شاه از رم که گفت زاهدی نخست‌وزیر قانونی من است آیت‌الله کاشانی پاسخ نداد! گرچه همه آن روزها برای نزدیکی به شاه دست و پا می‌شکستند و آقای دکتر شایگان غلط کردم نامه می‌نوشت و بعدها الهیار صالح برای پسر آوردن فرح دیبا به شاه تبریک گفت.

در ثانی خودتان اقرار می‌کنید که ملی‌گراها و چپی‌ها ناسزا می‌گویند و صحبت از اعلامیه ناموجود و تکرار ناسزا با این همه افشاگری و رای مرز انصاف است.

از آقای مسعود بهنود تعریف می‌کنند ایشان ناراحت بودند که چرا به جای اینکه به نوشته‌های امروزشان توجه کنند از گذشته‌های تاریکشان سخن می‌گویند و به این دلیل گفته‌هایشان را تخطئه می‌کنند. ولی شما خودتان حتی به گفته‌های صحیح آیت‌الله کاشانی و گذشته درخشان او که از تقیه کردن بیزار بود و مرد مردانه جلو قانون‌شکنی‌های دکتر مصدق که ما را به ۲۸ مرداد کشاند ایستاد. حمایت ملت و مملکت برای شخصیت‌های زمان معینی نیست رجال همه می‌میرند ملک و ملت باقی می‌ماند. کاشانی خود را و شخصیت خود را فدای صلاح ملت کرد ولی مصدق در روز ۲۸ مرداد زمانی که از نردبان دیوار اصل چهار بالا می‌رود می‌گوید خدا را شکر که سربازها ما را بردند و ملت نبرد!!!

زمان حکومت دکتر مصدق دستجات فروهری و خلیل ملکی و حزب ایرانی در خیابانها

می‌خواهم رئیس جمهور بشوم شرحی به این مضمون «دشمن قرآن (!) باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم (!!) و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمی‌م. پشت قرآنی نوشته فرستادم.»

هر چه آیت‌الله کاشانی گفت اگر شاه مزاحم شماسنت می‌شود حالا به راحتی کلکش را کند دکتر مصدق پاسخ داد من برایش پشت قرآن امضاء کرده‌ام.

بعد از سی‌ام تیر دکتر مصدق با ریاست مجلس آیت‌الله کاشانی مخالفت کرد و دلیلش را دکتر شایگان نزد آیت‌الله کاشانی بود که گفت این سیدعلی پدرسوخته می‌خواهد شما را آلت دست خودش بکند و بعداً هم موقع اخذ رأی ۱۱ وکیل مصدقی به کاشانی رأی ندادند. و دلیل دیگر اینکه دکتر مصدق تبریک ریاست مجلس آیت‌الله کاشانی را مدت‌ها بعد با یک نامه بی‌عنوان بی‌تاریخ و ماشین شده در ضمن مطالب دیگر داد که در جوف ملاحظه می‌فرمایید. با خواندن این نامه ناخودمانی و بی‌ادبانه باید تاءیید بفرمایید که مصدق بود که از کاشانی جدا شد.

دکتر مصدق نمی‌خواست سی‌ام تیر با وضع دنیاپسندی به عنوان اینکه شاه با من مخالف است شانه از زیر بار خالی کند و برگرداندن او به کار از طرف آیت‌الله کاشانی با ناراحتی و عصبانیت دکتر مصدق مواجه شد. او بی‌خبر از یاران هم‌سنگر خود استعفا داد و به خانه رفت لشکر و مجلس و قدرت را دودستی تقدیم شاه و قوام‌السلطنه کرد و ملت را از همه چیز ساقط نمود و رفت؟! دکتر مصدق بعدها در خاطرات خود برای جلوگیری از این ایراد در صفحه ۲۵۹ می‌نویسد: «اکنون اعتراف می‌کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم...»

در سی‌ام تیر تنها سنگر مردم مجلس بود که متجاوز از ۴۲ رأی به قوام‌السلطنه داده بود... آیت‌الله کاشانی چون مجلس وجود داشت با یک‌یک و کلا صحبت کرد و مهیج‌ترین صحنه‌ها ملاقات با ناظرزاده کرمانی بود که قول داد به قوام رأی ندهد. با وجود اینکه دکتر مصدق در مجلس چهاردهم گفته بود: «بنده از فترت خیلی می‌ترسم، از فترت چیزهای بد دیده‌ام، هر آسیبی متوجه این مملکت شده است از فترت شده است. اگر قرارداد بسته شده در موقع فترت بسته شده. اگر کودتا شده در فترت شده» با وجود این در ۲۸ مرداد ۳۲ مجلس نبود. دکتر مصدق که متوجه این سنگر مستحکم شده بود با یک خطای ناخوشودنی نه تنها با فرماندم غیرقانونی مجلس را منحل کرد، بلکه ۸۰ درصد وکلای مجلس نیم‌بند را وادار به استعفا نمود!! تا بعد از کودتا همانطور که چند وکلای غیرمستعفی به مجلس رفتند. و با اعلام غیرقانونی بودن فرماندم خود را وکیل قانونی دانستند ولی وکلای مصدقی چون به اشاره دکتر مصدق استعفا داده بودند نه دیگر وکیل بودند و نه مصونیت پارلمانی داشتند. مجلس هفدهم را هم دکتر مصدق نه به دلیل دخالت اجنبی و دربار و فتودالها نیم‌بند گذاشت. بلکه می‌گفت اگر دولت چهار اشکال شود وکلای مخالف دولت ملی با ایسترسکیون خود مجلس را از کار ساقط می‌کنند!! کمالینکه این کار را طرفداران او کردند و [مجلس هفدهم در این] دوره بزرگ‌ترین مدعی آزادی‌خواهی برای ایران و مردمی‌ترین مجلس ادوار مقننه بود که با تفویض ۱/۵ سال اختیار و استعفا نمایندگان و انجام فرماندم بزرگ‌ترین ضربه‌ها به آزادی خورد. و شما همه نقشه‌های زیرکانه سیاسی دکتر مصدق را از مردم دور نگه می‌دارید و از اعلامیه معجول در ۲۸ مرداد صحبت می‌کنید و شوخ کسانی را که به او می‌گفتند این ره که تو می‌روی به ترکستان است را مانند دلاکهای حمام‌های عمومی برخ مردم می‌کشید...»

نوشته‌اید: «همانقدر که دوست و دشمن در مورد رهبری دکتر مصدق متفق‌القولند و در مورد نقش آیت‌الله کاشانی در شکست نهضت! روایت و نکته و تحلیل دارد...» با این پیش درآمد می‌نویسید که در مصاحبه من دخل و تصرف نفرموده‌اید؟ این ادعا به‌زعم شماسنت ملت ایران فقط چند گروه کوچک وابسته خلیل ملکی و فروهر و بنی‌صدر نیست. بروید توی مردم ببینید چه می‌گویند دوست و دشمن در رهبری غلط و نادرست و عدم قاطعیت و سیاست ماملله و مماشات دکتر مصدق یک رأی دارند. رجوع کنید به کتاب گذشته چراغ راه آینده... خاطرات سنجابی و ارسنجانی و صدیقی و شایگان که همگی بعد از سقوط دکتر مصدق نوشته‌اند که: مصدق یک دنده بود بعد از سی تیر ۳۱ حرف نمی‌شنید. با فرماندم و اختیارات مخالف بودیم «البته نوشداروی بعد از مرگ سهراب» حتی خلیل ملکی می‌نویسد «من به مصدق گفتم فرماندم راهی است که به جهنم می‌رود و من تا جهنم با شما خواهم آمد» زهی اپورتونیستی و بی‌شخصیتی که همه از ترس هتاکی جراید مصدقی بله قربان‌گو شده بودند. رجالی که می‌توانستند مردم را به مبارزه تشویق کنند قاتل و خطاکار نام گرفتند و با جراید مصدقی امثال شورش و پرخاش و پان‌ایران‌یسم و جبهه ارگان حزب چند نفری ایران و نیروی سومی و جراید توده شهپاز و به سوی آینده و چلنگرو رزم و مردم و غیره و غیره و بسیاری مطبوعات خلق‌الساعه در کوبیدن و بدنام کردن رجالی که سرمایه هستی ملت بودند و سالها در صف اول مبارزات بودند و مانند آیت‌الله کاشانی که رجلی در ایران به پای مشقات او در جهاد به خاطر آزادی ملت از بارها زندان و بارها تبعید و هرزه‌درایی جراید دولتی از سهیلی تا مصدق نمی‌رسد دست به یکی شده بودند. و دکتر مصدق هم که طبق همان قانون مطبوعات یاسائی خودش باید جلو این فحاشی‌ها را می‌گرفت. خانه ما را سنگ‌باران ما را به زندان انداخت که بعد از جاخالی کردن خود شخصیت دیگری نباشد که تکیه‌گاه مردم باشد کیانوری هم بعد از انقلاب



فریاد می‌زدند مصدق پیروز است کاشانی... است. و امروز هم شما اذعان می‌کنید ملی‌گراها و چپی‌ها به کاشانی ناسزا می‌گویند... تقو بر تو ای چرخ گردون تقو. باز هم در پیام امروز آورده‌اید: «و این ادعا که یکی از فرزندان آیت‌الله کاشانی ابوالمعالی در زمان حیات او قادر بوده است خط پدر را چنان تقلید کند که کسی قادر به تشخیص آن نبوده است.»

پاسخ: من نفهمیدم بالاخره کدام پسر آیت‌الله نوشته. یک مرتبه آقای برهان می‌نویسد آقای محمود کاشانی یک مرتبه آقای ایرج افشار می‌گوید آیت‌الله محمد کاشانی و شما می‌نویسید ابوالمعالی - شکر ایزد ایشان در قید حیاتند و ماهنامه شما می‌تواند از ایشان تحقیق کند و نمونه خطشان را مقایسه نماید.

بعد از سالها سکوت بهترین راه را جعلی بودن نامه می‌دانند فقط و فقط برای اینکه روی خطاها و سکوت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد کلاه بگذارند و این یک انتخاب ارزان و بی‌ارزش و پرمیثیف است. چون تاریخ خاطره کودتای ۲۸ مرداد و جاحالی کردن دکتر مصدق را به آن سهل و آسانی که روز قبلش نوشته بود: به پشتیبانی ملت ایران مستظهرم را با خاطره شاه سلطان حسین صفوی که تاج شاهی را بر سر اشرف افغان گذاشت و هر دو، ملت را که دودستی تحویل دشمن دادند زنده می‌کند و این برای مصدقیها دردناک است. لذا دیگران را جاعل و شاهی، بریده از نهضت ملی می‌نامند. و وحشتشان از این است که اگر امامزاده خوار گردد کار متولی زار می‌شود.

و بالاخره می‌نویسید: «در میان تمام هیاهوها، کسی به صرافت حامل نامه سید حسن سالمی - نوه بزرگ و از یاران آیت‌الله کاشانی است نبود.»

پاسخ: باید به عرض مبارکتان برسانم که من سید نیستم و از جانب پدری به خاندان عصمت و طهارت نمی‌روم. اگر منظور نویسنده تمسخر یا احترام است هر دو را به خود ایشان برمی‌گردانم.

و اینکه کسی به صرافت من نبود مردود است: آقای بهنود و آقای سرهنگ نجاتی هر دو در آلمان بودند و از هر دوی ایشان خواهش شد که کلبه مرا مزین کنند پاسخ منفی دادند. ولی



حضرت آیت‌الله خسروشاهی به این صرافت بودند و در مجله فرهنگ معاصر باکمال صراحت آورده‌اند و آقای افشار پاسخ مرا چاپ نکرده‌اند. ختم کلام اینکه خاطرات خود دکتر مصدق، خاطرات معاون وزارت راه، معاون دکتر فاطمی و حسن ارسنجانی و مخصوصاً سید جلال‌الدین طهرانی رئیس شورای سلطنت در زمان انقلاب اسلامی را بخوانید که می‌نویسد نخست‌وزیری

الهیاری صالح را به دکتر مصدق پیشنهاد می‌کند ولی با تعرض و پرخاش او روبرو می‌شود. آری آقایان محترم شخصیتی که فقط تمام مهرها را برای حفظ وجهه خود می‌خواست و حتی شب کودتا با هندرسون که بزرگ‌ترین دوبرهم‌زن میان رجال مهم ایران بود مشورت کند و با نخست‌وزیری قوام و زاهدی راضی‌تر باشد تا صالح نخست‌وزیر نشود. معلوم است که در ۲۸ مرداد سکوت می‌کند و گناه شما به مراتب بیشتر چرا که می‌دانید ولی به نسل جوان و تاریخ حقایق را نمی‌گویید. شما بهتر از آن نیستید که نزد متولیان این امامزاده با قلب حقیقت و ناسزای به دیگران خود را آن دیگر جلوه نمایید که در واقع هستید. تاریخ را می‌توان به وسیله نویسندگان درباری یا ذی‌نفعان آتی قدری به کجراهه بود ولی نسلها می‌روند و می‌آیند ولی آنچه جاویدان است و هستند مغزهای فهیم بی‌حب و بغض که تاریخ را به مسیر اصلی واقعیات می‌آورند. کماینکه در زمان خود دیدیم که به تاریخ نتوانستند خدشه وارد کنند.

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه آن کس که طرح شعبده با اهل راز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

با درود: دکتر حسن سالمی

بی‌مناسبت نیست که دلایل شکست نهضت ملی را از زبان دکتر غلامحسین صدیقی از یاران دکتر مصدق نیز بشنویم، ایشان به شکل کلی و سربسته در پاسخ به سؤالی در این خصوص به موارد زیر اشاره می‌نمایند:

[سؤال] چگونه نهضت ملی ایران با چنان اتحاد و همبستگی که میان قشرهای جامعه ایجاد کرده بود و با وجود پیروزی‌هایی که در سایه آن اتحاد و اتفاق به دست آورده بود، دچار پراکندگی شد و در لحظات خطیر پیکار شکست خورد؟

دکتر صدیقی: پاسخ این سؤال مفصل است؛ باید از طرفی علل اصلی و اساسی و از سوی دیگر علل عارضی و حتی حوادث نامترقب را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. اکنون چون در حال حاضر مجال تحقیق نیست؛ بعضی از علل مزبور، فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱. کیفیات و خصوصیات جامعه ایرانی و اوضاع و احوال طبقات و گروه‌های شهری، روستایی و ایلیاتی و اختلافات سنتی، برخورد منافع آنها و ضعف رشد سیاسی ناشی از آن اوضاع و احوال.

۲. موضوع جغرافیایی - سیاسی «ژئوپولیتیکی» ایران و سوابق روابط بین‌المللی آن و دگرگونی‌های حادث در اوضاع و احوال مرامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای بزرگ و منافع و رقابت‌ها و طمع‌ها و زد و بندهای گوناگون داخلی و خارجی آنها. در این باب نگرش‌ها و منافع جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی و ملاحظات بین‌المللی دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و ایالات متحده آمریکا در خور توجه مخصوص است.

۳. تأثیر فعالیت «تراست»ها و شرکت‌های بزرگ و چندملیتی در امور سیاسی و اقتصادی داخلی خود و کشورهای خراج.

۴. تصویر ظاهراً دور از واقع اختلاف اساسی بین دولت‌های سرمایه‌داری دخیل در امور سیاسی و اقتصادی و تکیه بر آن تصور.

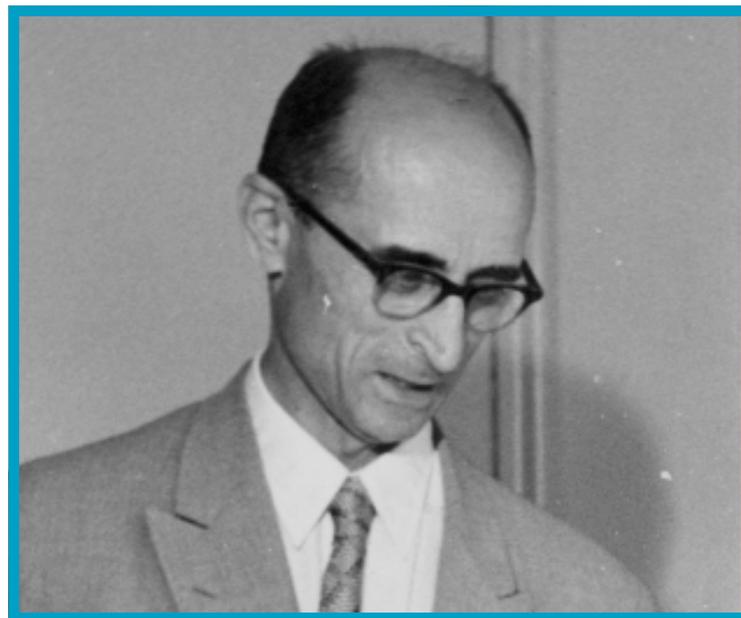
۵. امور مربوط به حکومت مشروطه ایران و نقایص و ابهام در قوانین اساسی مشروطیت.

۶. عدم صراحت کافی در حقوق سلطنت و موضع قانونی شاه و معارضه و درگیری آن حقوق با تمایلات و توقعات شخصی و تجاوزات او و درباریان به حقوق ملت.

۷. فقدان احزاب سیاسی ملی مؤثر، به لحاظ شرکت در انتخابات پارلمان و نظارت در سیاست داخلی و خارجی.

۸. مشکلات انجام انتخابات آزاد، ناشی از خصوصیات اوضاع نامساعد جامعه ایران و تأثیر جهل و گمراهی در اعمال نفوذهای داخلی و خارجی.

۹. ضعف اصول و ماهیت پارلمانی و ناپایداری اکثریت در مجلس شورای ملی و مجلس سنا همراه با سستی اخلاقی و سیاسی بعضی از نمایندگان.



دلایل شکست نهضت ملی شدن نفت به روایت دکتر غلامحسین صدیقی

